سخنرانی 1249

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا و حبیب الهنا ابی القاسم محمد صلی الله علیه وعلی اله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

**سوء عاقبت از بهانه جویی و لجاجت**

**احکام شرعی: وصیّت به ثلث**

کسی که وصیّت می کند مخیّر است قسمتی از مال و دارایی اش را به عنوان ثلثِ خودش معیّن کند مثلا بگوید مغازه ای که دارم این مغازه ثلث من باشد ، گاهی هم واگذار می کند که او تعیین کند می گوید هرجا را که وصی تعیین کرد به عنوان ثلث باشد ، در تعیینِ ثلث به او اذن می دهد ، گاهی اوقات نه خود تعیین می کند و نه به وصی واگذار می کند بلکه بطور مطلق و مُشاع ثلث وصیّت می کند ، می گوید ثلث مال من را در فلان مصرف صرف کنید اگر ثلث را خودش معیّن کرد و بهتر هم همین است که خودِ موصی قسمتی را معیّن کند ، مثلا بگوید مغازه ثلث من باشد مثلا فلان جا زمینی که دارم ثلث من باشد ، این راحت تر است برای اینکه ورثه دیگر به زحمت نمی افتند معلوم است که آن مغازه ثلث است ، یا آن زمین ثلث است بقیه اموال هم مال ورثه است و برای تصرّف، آزاد هستند و اما اگر بطور مطلق وصیّت کند که ثلث مال من را در فلان مصارف صرف کنید اینجا ورثه به زحمت می افتند برای اینکه در همه ی اموال او شریک می شود ، یعنی میّت در تمام اموال با ورّاث شریک است ، هر چه که هست ثلث آن مالِ میّت است دو ثلث مال ورّاث است ، در فرش در مغازه در حیاط در خانه در تمام اموالی که هست شریک است ، در ظروف خانه ، پرده های خانه ، هر چه که هست شریک است ، و اینها برایشان مشکل می شود برای اینکه تا ثلث را اخراج نکنند حق تصرّف هم در اموال پیدا نمی کنند ، چون شریک دارند ، به زحمت می افتند ، هر مالِ مشترکی تا سهم آن شریک معیّن نشده باشد و اخراج نکنند بقیه ی شرکا تصرّفشان درست نیست ، اگر آن شخص که وصیّت می کند ثلث را بطور مشاع وصیّت کند آنوقت در همه ی اموال با ورّاث شریک است و ورّاث تصرّفشان مشکل است ...

اگر در اخراج ثلث بتوانند مسامحه بکنند مشکل کمتر ولی ا اگر مسامحه نمی کنند حاضرند ثلث را خارج کنند با مشکل رو به رو می شوند،مثلاًا خانه ای ثلث آن مال میّت است می توانند به صاحب خانه بگویند که ما می خواهیم خانه را بفروشیم و ثلث مال را اخراج کنیم،کار سخت و دشواری است،از طرفی تأخیر در عمل ثلث هم جایز نیست ، از اینرو همه به زحمت می افتند، ولذا کسی که وصیّت می کند اگر خودش ثلث را معیّن کند، قسمتی از اموال خودش را معیّن کند ، مثلا آن مغازه ثلث باشد،یا پول نقدی معیّن کند آن پول نقد ثلث باشد، در اینجا ورّاث راحتند برای اینکه همان قسمت ثلث است منتها حساب می کنند که اگر ارزش آن قسمت ثلث اموال بود که همان را راحت خرج می کنند اگر دیدند بیشتر از ثلث است بسته به اجازه ی ورّاث است اینجا ورّاث حاکمند اجازه با آنهاست وقتی اجازه دادند برای میّت می شود خرج کرد اگر اجازه ندادند مال خودشان است.لذا اگر کسی وصیّت کند و متوجّه این نکته باشد که ورّاث را به زحمت نیندازد ، کسی که وصیت می کند جایی را معیّن کند و وصیت کند که همانجا ثلث باشد بقیه ی اموال مال ورّاث باشد و مشترک نباشد بسیار نیکو و بدون دردسر برای بازماندگان است و اگر به وصیّ واگذار کند باز هم مشکلاتی پیش می آید ، وصی هم ممکن است با ورّاث راه نیاید و باز هم گرفتاری دارد و اگر وصیّ،انسان خوب و سالمی باشد با ورّاث کنار هم بیاید باید او ثلث را تعیین کند.

**ظلم یعنی خروج از حدّ بندگی**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

و أَسَرُّوا النَّجْوَی الَّذِینَ ظَلَمُوا هَلْ هَذا إلّا بَشَر مِثْلُکُمْ أفَتَأتُونَ السِّحْرَ وَ أنْتُمْ تُبْصِرُونَ

و ستمگران پنهانی نجوا کردند (و گفتند): « آیا جز این است که او بشری همانند شماست؟! آیا به سراغ سحر می روید،با اینکه (چشم دارید و) می بینید؟!

در ادامه ی آیات شریفه از سوره ی مبارکه ی انبیاء خداوند حکیم بهانه جویی هایی که مشرکین در مقابل پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله آنها را ذکر می فرماید تا مسلمان ها متوجّه باشند که گاهی روح لجاج و عناد و بهانه جویی در کسی یا کسانی پیدا می شود که نمی خواهند زیر بار حق بروند وگرنه حق روشن است ، آنها از روی لجاج نمی خواهند قبول کنند

ولذا می فرماید (واسروا النّجوی الذین ظلموا) ، مردم ظالم همیشه لازم نیست که بطور یدی به دیگری ستم کنند ،اغلب وقتی ظلم گفته می شود فوراً اینطور به ذهن ما می آید که کسی توی سر دیگری بزند ،از نگاه قرآن ظالم آن کسی است که از حدّ بندگی و عبودیّت خارج شده، حق را قبول نمی کند ، همین قدر که زیر بار حق نمی رود چنین کسی ظالم است ، هم به مردم ظلم می کند و هم به خودش،آدمی که حق را نمی پذیرد خب مسلّماً مخالفت با حق او را از خدا دور می کند، و به سبب دور شدن از خدا به عذاب الیم گرفتار می شود ، مخالفت با حق برای انسان وِزری عظیم در بر دارد و هم باعث گمراهی دیگران می شود، یک عدّه مردم ساده دل که حرف او را می شنوند و می بینند که او مخالفت می کند از او تبعیّت کرده گمراه می شوند آری انکارِ حق ظلم است،یعنی انسان درباره ی خدا هم ظالم می شود ،(اِنّ الشّرک لَظُلمٌ عَظیم[[1]](#footnote-2))، شرک نسبت به خدا ظلم بزرگ است ، ظالم حتّی نتیجه ی شوم ظلم را هم درک نمی کند، هم خود را گرفتار می کند هم مردم را ، هم حق را می پوشاند ، خودِ پوشاندنِ حق هم ظلم بر حق است ، حق را باید آشکار کرد که آفتاب حق بر همه جا بتابد ، آن کسی که پرده روی حق می کشد و پشت ابر می برد مسلّم است که درباره ی حق ظلم کرده ،درباره ی خودش هم ظلم کرده است.

**عجز منطقی کفّار در قبال منطق قوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم**

در این آیه شریفه والذین ظلموا به اصطلاح آقایان متعلّق (ظلموا) ذکر شده و بطور مطلق آمده است یعنی کسانی که ظالمند و حق را پذیرا نیستند اینها می خواستند در مقابل پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم توطئه ای طرح کنند که مردم را برگردانند و نسبت به رسول خدا بد بین کنند ، اینها محرمانه نقشه ای طرح کردند،(نجوا همان در گوشی حرف زدن است، مطلب محرمانه گفتن) (اسرّوا النّجوی) عجیب این که نجوی را پنهان می کردند ؛ چون خودِ نجوی( در گوشی) که پنهان است،آنوقت نجوا را هم پنهان کردن،این مبالغه ی در اِخفاء حق است یعنی می کوشیدند که حق را به تمام معنا اخفاء کنند.

با اینکه سوره ی انبیاء مکّی است و در مکّه آنها زور دار بودند زر و زور مال مشرکین بود ، پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در آنجا نه ثروتی و نه قدرتی داشت و آنها چون قدرتمند بودند، لزومی نداشت پنهان کاری کنند،آشکارا ظلم می کنند زور دارند زور که پنهان کردن نمی خواهد.

ولی اینها اگرچه از جهت زور، قوی ولی از جهت منطق، ضعیف بودند یعنی وقتی بحث استدلال و منطق به میان می آمد غلبه با رسول الله صلّی الله علیه واله و پیروانش بود و اینها از نظر منطق بیچاره می شدند بعد می خواستند از جهت منطق هم سر و صورتی به حرف هاشان بدهند که دیگران نفهمند که اینها عاجزند لذا برای این مخفیانه نقشه می کشیدند ،نه برای اینکه ضعیف بودند قویّ و زور دار و پولدار بودند از این جهت عجزی نداشتند عجزشان از جهت منطق و برهان و استدلال بود لذا پنهانی صحبت می کردند جلسه ای با هم تشکیل می دادند که چگونه حرف بزنیم که مردم بپسندند،پیامبر و اطرافیانش حرفِ خوب می زنند و ممکن است مردم تحت تأثیر قرار بگیرند پس ما هم مخفیانه نقشه ای طرح کنیم و حرف های آب و رنگ داری درست کنیم که در مقابل حرف آنها بزنیم که مردم بپذیرند و کماکان دنبال ما باشند این بود که (اسروا النجوی)

**مطلب محرمانه ی کفّار چه بوده است؟**

حالا آن مطلب محرمانه اشان که قرار می گذاشتند درباره ی پیغمبر بگویند چه بوده که در میان مردم بگویند و مردم قبول کنند ، حرف این بود :

**الف: او مثل ما بشر است.**

(هل هذا الا بشر مثلکم[[2]](#footnote-3)1) ، به مردم می گفتند مگر شما نمی بینید این شخص فردی مثل شماست ، بشر است ، پدر و مادر دارد ، مثل ما غذا می خورد لباس می پوشد ازدواج می کند و فرزند دارد، آیا شما می خواهید تابع بشر باشید ، خب او چه فرقی با شما دارد ، شما هم بشرید او هم بشر است ، بشر که نباید تابع بشر باشد این حرف اوّلشان بود ،(هل هذا الا بشر مثلکم؟) او که می گوید من از جانب خدا مبعوثم ، مگر ممکن است؟ اگر بشر مبعوث می شود شما هم مبعوث می شوید ،چطور شده که او مبعوث شده شما مبعوث نشدید؟ او از آسمان خبر دارد شما از آسمان بی خبرید

**ب: او ساحر است.**

(هل هذا الّا بشرٌ مِثْلُکُم؟) مگر او مانند شما نیست ؟ حالا که مانند شما شد ، ممکن است بگویند چگونه کار های خارق انجام می دهد از ویژگی های پیامبر اکرم(ص) اینکه نفوذ کلام داشت، با این نفوذ کلام در دل بسیاری از افراد پاک دل اثر می کرد ، جوان ها را بیشتر تحت تأثیر قرا می داد آنها از خانواده جدا می شدند چه بسا زن از شوهرش جدا می شد ، اولاد از والدین جدا می شدند ، این نفوذ کلامش بود ؛ بعد در مورد خوارق عادت او هم می گفتند اینها سحر است ، بالاخره بشر هم سحر می کند ، مثل شما بشر است ، مبعوث شدن او از جانب خدا هم که معلوم نیست اگر کار خارق العاده ای هم دارد آن سحر است، آیا شما با چشم باز دنبال ساحر می روید؟ ، این درست است که یک آدم ساحری بیاید شما را دنبال خودش بکشد ؟ أفتأتون السحر وانتم تبصرون[[3]](#footnote-4)2 شما با چشم باز دنبال ساحر می روید

اول گفتند بشر است ،مگر بشر بودن با بعث و نبوت منافات دارد؟بعد گفتند سحر است

**ج: او پریشان گویی می کند**

کم کم دیدند که سحر هم اینطور نیست او مطلب واقعیت داری بیان می کند چون سحر، مطلب غیر واقع را واقع، نشان می دهد، دستوراتی که می دهد در زندگی اجتماعی خوب و متین است مثلا دروغ نگویید مردار نخورید خون هم را نریزید بی عفّتی نکنید ، این که خلاف واقع نیست، بعد می گفتند در جواب این حرفها چه باید بگوییم؟گفتند می گوییم این حرف ها خیالات است ، در خواب ، مطالب آشفته و پریشانی می بینند، اینها را به عنوان قرآن تحویل مردم می دهد

(بل قالوا اضغاث احلام) ، احلام یعنی خواب ها ، اضغاث یعنی پریشان ، پراکنده ، اضغاث احلام ؛ خواب های پریشانی می بیند که با هم ارتباطی هم ندارد اینها را به عنوان وحی به شما نشان می دهد ، بعد دیدند این حرف هم درست نیست ، برای اینکه مطالب پراکنده نیست، یک سلسله مطالب خیلی مرتبط با هم و آگاهانه و کاملا متقن و محکم است ، دیدند این حرف هم درست نیست دوباره بر می گشتند ، خودِ از این شاخه به آن شاخه پریدن علامت این است که عاجز بودند ، یعنی حرفشان باطل بود چون آدمی که حرف حق دارد یک حرف می زند پای حرفش می ایستد همان را اثبات و تحکیم می کند ، اگر خللی دارد بر طرف می کند ، از این شاخه به آن شاخه پریدن ،تضادّ و تناقض در حرف ها نشانه های عجز است، چون سحر خودش فنّی ست ،موازینی دارد، اضغاث احلام ، موازین ندارد ، پراکنده گویی ست ، حرف های بی ارتباط ، با هم تناقض دارد ، اگر ساحر است نمی شود پراکنده باشد ، اگر اضغاث احلام است نمی شود ساحر باشد چون سحر فنّی است که بر اساس موازینی انجام می دهد.

**د: او به خدا دروغ می بندد**

ولذا دوباره گفتند، مطالبی که می گوید درست است اما اینکه می گوید خدا مرا مبعوث کرده، به خدا افترا می بندد ، این حرف های خود اوست که به خدا نسبت می دهد ، وقتی از جانب خدا نشد واجب نیست تبعیّت کنیم ، مگر ما مجبوریم از حرف های خودش تبعیّت کنیم

**ه: او شاعر است**

دوباره برگشتند و گفتند، [بل هُوَ شاعرٌ ] او شاعر است

آنها می دانستند که پیامبر کسی نیست که دروغ بگوید ، چون آنها پیغمبر اکرم را می شناختند ، از بچگی در میانشان بود ، و به عنوان امین و صادق شناخته شده بود که تمام قبائل او را صادق می دانستند دیدند نمی توان به او بگویند که دروغ می گوید ، در تمام مدت عمرش به انسان ها دروغ نبسته است چطور به خدا دروغ می بندد؟ برگشتند گفتند او (بل هُوَ شاعرٌ) شاعر است او تخیّلاتی را به نظم درآورده برای ما به عنوان وحی القا می کند این هم با این مسئله تضاد دارد ، برای اینکه اگر اضغاث احلام است دیگر شاعر نمی شود اگر واقعاً شاعر است دیگر ساحر نمی شود معلوم است این ادّعاها با هم تضادّ دارند باز هم برمی گردند برای اینکه می بینند این کلام آهنگ موزونی دارد اما شعر نیست

**و: او معجزه ندارد**

دوباره گفتند،بسیار خوب همه ی حرف هایت خوب است ، اما اینکه می گویی از جانب خدا مبعوث شده ام، مبعوث شدن از جانب خدا معجزه می خواهد اگر راست می گویی معجزه بیاور، معجزه ای داشته باش مانند سایر انبیاء ، سایر انبیاء و گذشتگان معجزه داشتند تو هم باید داشته باشی

فلیأتنا بآیة کما ارسل الاولون [[4]](#footnote-5)1 اگر راستی مُرْسَل از جانب خداست آیتی بیاورد آنچنان که انبیاء سلف داشته اند

تا اینجا تقریبا به عنوان بهانه گیری شش اشکال تراشی کرده اند

اول گفتند: بشر است ؛(بشر نمی تواند پیغمبر باشد)

بعد گفتند: ساحر است

سوّم گفتند: که حرفهای او اضغاث احلام است ؛( خواب های پریشان خود را القا می کند)

چهارم گفتند که به خدا افترا می بندد

پنجم گفتند که شاعر است

ششم گفتند که معجزه ندارد ،(صداقت پیغمبر به معجزه ی اوست)

اینها بهانه جویی هایی بود که داشتند و با کمترین دقّتی می بینیم این شش عنوان با همدیگر تناقض دارند

**پاسخ صولت شکن پیغمبر اکرم به بهانه جویی های آنها**

پاسخ پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم به گونه ای است که قدری از صولت آنها می شکند فرمود:[ قال ربّی یعلم القول فی السماء والارض] اوّل بدانید که من می دانم این حرف هایی را که مخفیانه درست کرده اید یعنی شما مجلسی تشکیل داده اید و محرمانه حرف هایی را برای مقابله با من طراحی کرده اید ، ولی بدانید که خدای من عالِمُ السِّر و الخفیّات است ، از تمام حقایق و مخفیّات با خبر است ، [قال ربی یعلم القول فی السماء والارض] ، خدای من می داند گفتارها را اگر در اوج آسمان ها و یا در اعماق زمین باشد، تصمیماتی که در باطن ما می گذرد می داند خاطراتی که در ذهن شما خطور می کند می داند این خود یک تهدیدی بود که آنها بدانند که او خبر دارد که آنها مخفیانه (اسروا النجوی) می کنند نجوا را اخفاء می کنند خودِ این حرف صولت آنها را می شکند ، از آن حدّتی که دارند پایین می آورد ،( قال ربی یعلم القول فی السماء والارض و هو السّمیع العلیم[[5]](#footnote-6)1) ؛ خدای من هم شنواست، هم حرف ها را می شنود و هم از تصمیمات آگاه است،و هم افکار را هم می داند

**معجزه ی آری امّا دلبخواهی نه!**

و بعد شما پیشنهاد می کنید معجزه ای بیاور که دلبخواه ما باشد

البته که پیغمبر وظیفه دارد از جانب خدا معجزه بیاورد که مردم بدانند که او مبعوث از جانب خداست اما موظّف نیست که طبق دلبخواه شما انجام بدهد هر چه شما بگویید ، افراد بهانه گیر و هوس باز پیدا می شوند که پیغمبر را ملعبه ی دست خود قرار می دهند ، او می گوید این را می خواهم ، دیگری می گوید آن را می خواهم این درست نیست.به این نوع معجزه،معجزه ی اقتراحی گفته می شود. رسول وظیفه دارد معجزه بیاورد اما نه معجزه ی اقتراحی یعنی پیشنهادی ؛ هر چه که شما دلتان خواست گاهی پیغمبران سَلَف به معجزه ی پیشنهادی برای اتمام حجّت عمل می کردند، ولی چون قوم آنها بهانه جو بودند قبول نمی کردند، و چون قبول نمی کردند بلا بر آنها نازل می شد

**عاقبت شوم نپذیرفتن معجزه ی دلبخواهی**

مثل ناقه ی صالح ، ناقه ی صالح معجزه ی پیشنهادی از جانب مردم بود ،البته اینطور نبود که خودِ حضرت صالح علیه السلام از جانب خدا مأمور باشد که ناقه را از شکم کوه بیرون بیاورد ، آنها به قول خود می خواستند پیغمبر زمان را در بن بست قرار بدهند این پیشنهاد را کردند گفتند اگر راست می گویی پیغبر هستی از شکم کوه ناقه بیرون بیاور حضرت صالح هم فرمود اگر این کار را بکنم و شما قبول نکنید خدا به شما مهلت نمی دهد بلا بر شما نازل می شود ، همینطور هم شد ،حضرت صالح علیه السلام ناقه را از شکم کوه بیرون آورد در قرآن هم داریم بعد او دعا کرد و کوه هم مانند زنی که در حال زایمان است یک صدا وصیحه ای از خود سر داد ، بعد شکافته شد ابتدا سر و گردن شتر بیرون آمد ، همینطور تدریجا شتر بیرون آمد و مثل شتر سالمی در مقابل مردم ایستاد ، مردم بهانه گیر گفتند حالا بچه اش را هم بیرون بیاور ، بچه اش هم آمد بعد گفتند این سحر است ، تا گفتند سحر است فرمود سه روز بیشتر مهلت داده نمی شوید اگر ظرف این سه روز ایمان آوردید بسیار خوب ، اگر نیاوردید منتظر بلا باشید ؛ بلا بر آنها نازل شد ...

**مجازات گذشتگان در نپذیرفتن معجزه ی اقتراحی**

این آیه اشاره به همین مطلب است که ، قبل از شما هم گذشتگان معجزات اقتراحی خواستند پیشنهاد می کردند و پیغمبرِ زمان می آورد و قبول نمی کردند محکوم به بلا می شدند شما هم دارید همین راه را طی می کنید

(ما آمنت قبلهم من قریة اهلکناها[[6]](#footnote-7)1)

ما تمام آن شهرها و آبادی ها را که هلاک و با خاک یکسان کرده ایم از همین قبیل بوده اند،مردمی بودند که به پیغمبرِ زمان خود معجزات اقتراحی پیشنهاد می کردند بعد هم ایمان نمی آوردند( ما آمنت قبلهم من قریة اهلکناها) ، و ما هم تمام آنها را نابود کردیم

(أفهم یؤمنون) آیا اینها ایمان می آورند ؟ آنها که ایمان نیاوردند و محکوم به عذاب شدند،حالا ، ابوجهل وابولهب و امثالهم می خواهند ایمان بیاورند ؟

اینها هم پیشنهاد می کنند آنی که دلبخواه ماست بیاور، اگر ما آنی که می خواهید بیاوریم و قبول نکنند حاضرند بر آنها عذاب نازل بشود ؟ اینچنین بود ؛ پیشنهاد هم کردند

**بیان معجزه ی اقتراحی رسول اکرم (ص) در نهج البلاغه**

در نهج البلاغه امیرمومنان علی علیه السلام تصریح به این مطلب شده که صنادید قریش جمع شدند و به رسول الله گفتند اگر می گویی من پیغمبرم پس آن درخت که در آنجاست بگو از زمین کنده شود و بیرون بیاید این معلوم است که پیشنهادی از روی بهانه گیری است

پیغمبر اکرم(ص) فرمود این کار را می کنم و شما هم ایمان نمی آورید و محکوم به عذاب خواهید شد می دانم شماها ایمان نخواهید آورد و کشته می شوید و جسدهای شما را در چاه می اندازند ، که در جنگ بدر همینطور شد... به هر حال رسول خدا این کار را کرد ، به درخت خطاب کرد که اگر من پیغمبرم جلو بیا ، آن درخت هم طبق بیان مولا علی علیه السلام در نهج البلاغه از ریشه کنده شد و با یک صدایی جلو آمد تا اینکه مقابل پیغمبر اکرم ایستاد گفتند حالا بگو دوباره برگردد حضرت فرمود برگرد درخت دوباره، به جای اوّل خود برگشت، گفتند این نشد بگو دو نیم بشود ، نصفش بماند نصفش بیاید خیلی معلوم است که بهانه گیری است بسیار خوب نصف بشود ، نصف شد و نصفش آمد نصفش ماند و این نصفش که آمد شاخ و برگش را بر سر و روی پیغمبر و علی علیهم السّلام باز کرد گفتند دوباره بگو برگردد و به هم بچسبد و به همان حال اولش باشد ، دوباره برگشت به هم نگاه کردند و گفتند چه سحر عجیبی است قطعاً او ساحر است امّا چه ساحر قهّاری به هر حال از این نوع پیشنهاد ها بود

آیه اشاره می کند که اینها چگونه می خواهند ایمان بیاورند؟ گذشتگان بودند و پیشنهاد کردند و به پیشنهادشان عمل هم شد ولی (ما آمنت قبلهم) ایمان نیاوردند (من قریة اهلکناها) ما هم آنها را هلاک کردیم ، حالا (أفهم یؤمنون؟) اینها می خواهند ایمان بیاورند ؟ نه اینطور نیست ، تا اینجا این جواب قسمت اول حرفشان که بقیه هم می ماند برای جلسه بعد

**ذکر حدیث در بیان مشخصات عاقل واقعی**

در پایان برای تنبّه بیشتر حدیثی را عرض می کنم فرمودند:

إِنَّ الْعَاقِلَ یَنْبَغِی أنْ یَحْذَرَ اَلْمَوْتَ [[7]](#footnote-8)1

آدم عاقل سزاوار است که سر عقل بیاید و نسبت به آینده ی خود هوشیار و آماده باشد

(یُحْسِنَ اَلتَّأهُّبَ لَهُ[[8]](#footnote-9)) ، خودش را برای مرگ که حتما خواهد آمد آماده کند قَبْلَ أنْ یَصِلَ إِلَی دَارٍ یَتَمَنَّی فِیهَا اَلْمَوْتَ فَلا یَجِدُهُ

قبل از آن که به خانه ای رسد که در آن آرزوی مرگ نماید و آن را نیابد.

بله انسان گنهکار به جایی خواهد رفت که در آنجا آرزوی مرگ می کند که از آن بلا رها بشود و مرگ را هم نمی یابد ، یعنی وقتی خواهد آمد که ما آرزوی مرگ می کنیم و مرگ هم به سراغ ما نخواهد آمد ، انسان در قیامت چنان گرفتار بدبختی ها و عذاب ها خواهد شد که دلش می خواهد هر چه زودتر بمیرد و راحت بشود ولی در آنجا مرگ هم دیگر نیست ، (ثم لایموت فیها ولا یحیی) ، آنجا نه برای آنها مرگ است و نه حیات. برای جهنّمی ها حیات نیست برای اینکه بطور دائم درد است آدم زنده باید آسایش داشته باشد این که سراپا درد و رنج وسوختن این که حیات نیست مرگ هم نیست مرگ آن است که آدم می میرد و از بلا راحت می شود حیات نیست برای اینکه آسایش نیست ، مرگ نیست برای تخلّص از عذاب ، بنابراین آدم عاقل خوب است ، (ینبغی ان یحضر الموت) ،خود را برای مرگ که حتماً خواهد آمد آماده کند فعلاً این بر ما نعمت است که مرگ به سراغ ما می آید و ما را به عالم دیگر منتقل می کند حالا اگر انسان در بدبختی هم باشد باز مرگ برای او نعمت است و چنانچه در خوشبختی هم باشد نعمت است،بنده ی پرهیزگار و مطیع با مردن به خوشبختی بالاتر منتقل می شود این نعمت است ، اگر گناهکار و بدبخت است و عذاب دارد مرگ می آید و راحتش می کند پس کسی که مرگ سر راه اوست سزاوار است خود را آماده کند، قبل از اینکه به جایی برود که (یتمنی فیها الموت فلا یجدوا) ،مرگ را آرزو می کند را و نمی یابد.

**نتیجه ی نکبت بار تسلیم شدن در برابر ظالم**

مردم کوفه باورشان نمی شد به این بدبختی می افتند ، آنها اوّلِ کار می گفتند حالا ابن زیاد آمده و ما اگر تسلیم نشویم ما را بی سر و سامان می کند و اموال ما را می برد جوان های ما را می کُشد اگرتسلیم شویم راحت می شویم ؛ اما باورشان نمی شد که اگر تسلیم ابن زیاد بشوند این ماجرا دنباله دارد دنباله اش بدبختی ست که باید دختران پیغمبر را با اسارت در شهر مسلمان ها بیاورند این را باورشان نمی شد واقعا باور نمی کردند که اگر تسلیم ابن زیاد بشوند ابن زیاد حتماً امام حسین را می کشد مردم کوفه شیعه و محبّ اهل بیت بودند اینها که نمی خواستند امام حسین کشته شود ابداً راضی نمی شدند ولی باورشان نمی شد کار به اینجاها منتهی بشود که امام حسین را می کُشند ، سر مقدّسش را بالای نیزه می گذارند، دختران پیغمبر را به اسارت می برند ، ابداً اینها باورشان نمی شد ولذا روز دوازدهم محرّم وقتی این جریان پیش آمد اینها منقلب شده مرد و زنشان گریه می کردند، منتها زینب کبری علیها السلام به آنها سرکوفت می زد می گفت ، (کَالَّتی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْکاثاً)،مَثَل شما مثل همان زنی ست که خدا در قرآن مثل زده ، این زن احمق از صبح تا شب پنبه می ریسید بعد رشته ها را پنبه می کرد ، شما چنین شده اید ؛ در رکاب پدر من امیر المؤمنین این همه فداکاری و جانبازی کردید ، شهید دادید،عاقبت کارتان به اینجا منتهی شد ، شما تمام رشته ها را پنبه کردید ، تمام زمینه ها ی سعادت تبدیل به شقاوت شد ، گریه می کنید؟ (أجَلْ وَاللهِ فَابْکُوا[[9]](#footnote-10)1) ، شما باید به بدبختی های خود گریه کنید و اشک بریزید ، (أتَدْرُونَ وَیْلَکُمْ أیَّ کَبِدٍ لِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آلِهِ فَرَیْتُمْ؟[[10]](#footnote-11)2) هیچ می دانید شما چه جگری از پیغمبر سوراخ کرده اید؟ (وَ أیِّ دَمٍ لَهُ سَفَکْتُمْ ؟) [[11]](#footnote-12)1هیچ می دانید چه خونی از پیغمبر ریخته اید ؟ (وَ أیِّ کَرِیمَةٍ لَهُ أبْرَزْتُمْ؟[[12]](#footnote-13)2) هیچ می دانید چه دختران و زنان پشت پرده نشین را از پرده بیرون کشیده اید در میان شهر مسلمان ها با حال اسارت آنها را می چرخانید.

پروردگارا !

به حرمت خون سید الشهدا علیه السلام

عاقبت امر ما را ختم به خیر کن

فرزندان ما را از آفات زمان حفظ کن

فرج مولای منتظَر حضرت مهدی علیه السلام را نزدیک بگردان

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. . سوره ی مبارکه ی لقمان، آیه ی 13 [↑](#footnote-ref-2)
2. 1 . سوره ی مبارکه ی انبیاء، آیه ی 3 [↑](#footnote-ref-3)
3. 2 . سوره ی مبارکه ی انبیاء ، آیه ی 3 [↑](#footnote-ref-4)
4. 1 . سوره ی مبارکه ی انبیاء، آیه ی 5 [↑](#footnote-ref-5)
5. 1 .سوره ی مبارکه ی انبیاء، آیه ی 4 [↑](#footnote-ref-6)
6. 1 . سوره ی مبارکه ی انبیاء، آیه ی 6 [↑](#footnote-ref-7)
7. 1 . غرر الحکم و درر الکلم، جلد 1، ضفحه 240 – امیر مومنان علی علیه السلام [↑](#footnote-ref-8)
8. . غرر الحکم و درر الکلم، جلد 1، ضفحه 69 [↑](#footnote-ref-9)
9. 1 . خطبه حضرت زینب (س) در کوفه،بحار الانوار [↑](#footnote-ref-10)
10. 2 . خطبه حضرت زینب (س) در کوفه،بحار الانوار [↑](#footnote-ref-11)
11. 1 . خطبه حضرت زینب (س) در کوفه،بحار الانوار [↑](#footnote-ref-12)
12. 2 . خطبه حضرت زینب (س) در کوفه،بحار الانوار [↑](#footnote-ref-13)